

در رثای پیتر مارکوزه^۱

ترجمه: نسیم نجی

پیتر مارکوزه در ۴ مارس ۲۰۲۲ در خانه‌اش در سنت باربارا در جوار همسرش فرنیسیس و پسرانش آندرو و هرولد درگذشت. مارکوزه در زمستان گذشته به زمین می‌خورد و چند دنده سینه‌اش می‌شکند. پس از مدت کوتاهی بستری در دوران قرنطینه‌ی کرونا، زندگی ۹۳ ساله‌اش در این جهان خاکی به پایان می‌رسد.

پیتر در نوامبر ۱۹۲۷ تنها چند ماه پیش از آنکه رکورد بزرگ شهرهای آلمان را تسخیر کند، در برلین چشم به جهان می‌گشاید. پدر و مادر او دانشجویان دانشگاه فرایبورگ بودند و همانجا با یکدیگر آشنا شدند. چند سال بعد هربرت دوباره به فرایبورگ برمی‌گردند و مشغول پژوهش و تدریس در دانشگاه می‌شود. مدت کوتاهی پس از قدرت گرفتن هیتلر خانواده‌ی پیتر به سوئیس نقل مکان می‌کنند و چندی بعد در سال ۱۹۳۴ عازم آمریکا می‌شوند. پیتر در ابتدا در سایدول فرندز اسکول در مرلیند و سپس کالج هاروارد تحصیل می‌کند. او در سال ۱۹۴۸ موفق به اخذ مدرک Phi Beta Kappa^۲ می‌شود و در همان سال همسر آینده‌اش فرانسیس را در تظاهرات روز جهانی کارگر در نیویورک می‌بیند و با هم بتر «اژدهای سرمایه‌داری» را حمل می‌کنند. پیتر مارکوزه در سال ۱۹۵۲ از دانشکده حقوق دانشکده ییل فارغ التحصیل و بیست سال بعدی عمر خود را در نیوهون و واتربری ایالت کنتیکت به کار مشاوره حقوقی و وکالت مشغول می‌شود؛ در همین دوران سه کودک‌اش به ترتیب در سال‌های ۱۹۵۳، ۱۹۵۷ و ۱۹۶۵ به دنیا می‌آیند. مارکوزه در خلال سال‌های ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۳ رهبری حزب اکثریت شورای شهر واتربری را بر عهده می‌گیرد و در فاصله‌ی ۱۹۶۴ تا ۱۹۶۸ یکی از اعضای کمیسیون برنامه‌ریزی شهری واتربری می‌شود. فعالیت در کمپین «تابستان آزادی»^۳ در می‌سی‌سی‌پی پیتر در جولای ۱۹۶۴ او را بیش از پیش متوجه مسئله‌ی عدالت اجتماعی می‌کند. از او مجموعه‌ای از جستارها و گزارش‌ها درباره این کمپین به یادگار باقی مانده است. مارکوزه مدرک ارشد خود در رشته‌ی قانون عمومی در سال ۱۹۶۳ از دانشگاه کلمبیا و مدرک مطالعات شهری‌اش را از دانشگاه ییل در سال ۱۹۶۸ اخذ می‌کند.

پیتر مارکوزه در سال ۱۹۶۸ از شرق به غرب آمریکا کوچ کرد تا در دانشگاه برکلی دوره دکتری خود را در رشته‌ی نوظهور برنامه‌ریزی شهری بگذراند. او در سال ۱۹۷۲ تز پایانی خود را با موضوع «پیامدهای مالی و حقوقی مالکیت مسکن برای خانواده‌های کم‌درآمد» می‌نویسد. چندی بعد دکتر مارکوزه به استخدام دپارتمان برنامه‌ریزی دانشگاه UCLA درمی‌آید. پیتر در لس آنجلس سمت ریاست کمیسیون برنامه‌ریزی شهری را بر عهده گرفت. بعد از آن دوباره به شرق آمریکا بازگشت تا مدیریت گروه برنامه‌ریزی دانشگاه کلمبیا را در سال ۱۹۷۵ بر عهده بگیرد. مارکوزه هر آنچه از رشته حقوق اندوخته بود را در جهت عدالت اجتماعی و ارائه‌ی راه‌حل‌های رادیکال برای حرکت به سمت جامعه‌ای عادلانه‌تر به کار گرفت. او همواره مطالعات آکادمیک خود را با فعالیت‌های مدنی‌اش ترکیب می‌کرد. از همین رو علاوه بر سمت‌های دانشگاهی، عضو فعالی از کامیونیتی منهن و رئیس اتحادیه‌ی آزادی‌های مدنی بود. پیتر در سال ۱۹۷۸ سرتیم تحقیقی سه ساله با موضوع شرایط مسکن در نیویورک شد. در این بازه او داده‌های آماری گسترده‌ای را جمع‌آوری کرد و نشان داد چگونه سازوکار بازار مسکن نابرابری را افزایش می‌هد.

پیتر در نامگذاری جریان‌های نوظهور و تدقیق حوزه‌های مفهومی متبحر بود. به عنوان مثال وی یکی از اولین کسانی بود که رابطه‌ی اعیان‌سازی را با بی‌پناهی و فقر روشن کرد. مارکوزه اشکال مختلف «گتوسازی» را در سه دسته طبقه‌بندی کرد: اولین دسته گتوهای اندک که از جداسازی اجباری و عامدانه‌ی گروه‌های حاشیه‌ای شکل می‌گیرد (گتو). دسته دوم برآمده از گردهم‌آمدن خودخواسته‌ی گروه‌های خاص است (شهرک‌های محصور^۴). در نهایت دسته‌ی سوم قلعه‌های^۵ حفاظت‌شده که توسط گروه‌های فرادست برای حفاظت از جایگاه برترشان ساخته می‌شود. دسته‌بندی دیگری که پیتر مارکوزه ابداع کرد، انواع مختلف برنامه‌ریزی

1 این یادداشت ترجمه‌ای است از مرثیه‌ای که چند روز بعد از مرگ پیتر مارکوزه در وبلاگش به آدرس زیر منتشر شد:

<https://pmarcuse.wordpress.com/2022/03/08/peter-passed-away-on-march-4-2022-here-is-his-obituary/>

2 قدیمی‌ترین و یکی از معتبرترین نشان‌های آکادمیک در آمریکا

3 کمپین در حمایت از حقوق سیاهان در ایالت می‌سی‌سی‌پی در سال ۱۹۶۴

4 Enclave

5 Citadel

بود: برنامه‌ریزی تکنیکی، اصلاح اجتماعی و عدالت اجتماعی. او در یکی از آخرین مقالاتش با وام‌گیری از فرآیند دست‌کاری حوزه‌های انتخاباتی (gerrymandering) اصطلاحاتی با بار ارزشی مثبت ضرب کرد: دستکاری اجتماعی (social-mandering) یا دستکاری اجتماعی با همکاری اجتماع محلی (community-directed co-mandering). تجربه‌ی او در کار با نهادهای دولتی او را از این مهم آگاه کرد که تحلیل‌های تکنیکی نه برای توسعه اجتماعی و نه برای سیاست‌های عادلانه به کار گرفته نمی‌شوند. در عوض این تحلیل‌ها به خدمت حفظ نظم اجتماعی، اقتصادی و سیاسی موجود درمی‌آیند. پیتز برای گیرنیافتادن در جهان [انتزاعی] «امر ممکن»، مفهوم «برنامه‌ریزی تغییردهنده» را ابداع و آن را «رویکردی برای ترکیب آنچه امروز می‌توان انجام داد و آنچه در آینده باید انجام داد» معرفی کرد.

در دهه‌ی ۱۹۸۰ مارکوزه به مجموعه‌ای از مطالعات تطبیقی میان شهرهای آمریکا و شهرهای آلمان با موضوع تامین مسکن عمومی و قابل استطاعت مشغول شد (اولین پروژه‌ی او مسکن در شهر فرانکفورت در سال‌های ۱۹۸۱ و ۱۹۸۲ بود). او در سال‌های ۱۹۸۹ و ۱۹۹۰ یعنی در زمان فروریختن دیوار برلین در واینمار حضور داشت نظرات شخصی و سیاسی خود (از جمله تجربه‌ی بازداشتش) را در کتابی با عنوان مارکس گمشده^۶ در سال ۱۹۹۱ منتشر کرد. پیتز در این کتاب موفقیت‌ها و شکست‌های نظام سوسیالیستی «واقعاً موجود» را با نگاه شخصی و طنزهای آلمان شرقی در هم آمیخته است. مارکوزه همچنین در سال ۱۹۹۹ و ۲۰۰۲ سرویراستاری مجموعه مقالاتی را با موضوع طبقه‌بندی فضاهای شهری و نظم فضایی جدید در شهرهای جهانی بر عهده گرفت.

در سال ۲۰۰۸ دانشجویان پیشین و همکاران فعلی‌اش، جایزه‌ی مدرس برتر را در جشن ۸۰ سالگی‌اش در برلین به او تقدیم کردند.

مارکوزه پس از بازنشستگی از تدریس در سال ۲۰۰۳، انتشار مجموعه تحقیقاتش را ادامه داد. او در سال ۲۰۰۹ مجموعه‌ای از کارهای برخی از شاگردانش را در کتاب «در جست و جوی شهر عادلانه: مباحث شهری در نظریه و عمل»، در سال ۲۰۱۱ کتاب «شهرها برای مردم و نه برای سوداگری» و در سال ۲۰۱۶ «در دفاع از مسکن»^۷ را منتشر کرد. مارکوزه در سال ۲۰۱۰ وبلاگ شخصی‌اش را با عنوان «برنامه‌ریزی انتقادی و دیگر دیدگاه‌ها»^۸ راه‌اندازی کرد که تا اواخر سال ۲۰۲۱، ۱۵۰ پست گذاشته بود. او همچنین یکی از بنیان‌گذاران «جامعه‌ی حرفه‌ای» در سال ۲۰۰۵ بود که همراستا با ایده‌های پدرش هربرت مارکوزه‌ی فقید، نقد سیستم سرمایه‌داری و واکاوی روش‌هایی برای تشکیل آرمانشهری غیرآرمانی و منصفانه را پیشه‌ی راه کرده بود.

در سال ۲۰۱۷ او و فرنسیس به سانتا باربارای کالیفرنیا نقل مکان کردند و در آنجا با اجتماعی مهمان‌واز و پویا در ویستا دل مونته آشنا شدند. پیتز یکی از اعضای فعال در جمع‌های مباحثه‌ی یکشنبه بعدازظهرها، رویدادها دوره‌ای در سه‌شنبه‌ها و نمایشنامه‌خوانی در پنجشنبه‌ها بود. او همواره در جست و جوی راه‌حلی برای مشکلات اجتماعی بود و از شعر و هزل لذت وافی می‌برد. آخرین سخنان وی به زبان مادری‌اش این بود: «من باید چیزی بگویم»^۹ بود. ما اما هرگز نفهمیدیم آن چیز چیست! با این حال یکی از آخرین شعرهای‌اش که کمی بعد از مرخص شدن از بیمارستان نوشته شد، نشان می‌دهد که مبارزه فعالانه برای تحقق بخشیدن به جامعه‌ای آزاد تا چه اندازه معنای زندگی‌اش بود:

وضعیت تحمل‌ناپذیر^{۱۰}:

بودن یا نبودن، چه‌سان دانستی؟

اما دانستن از جنس گذشته است،

6 نام کتاب بازی با کلمات است و اشاره به این دارد که چطور عمده‌ی ساکنین آلمان شرقی بیش از تلاش برای ایجاد یک جامعه‌ی مارکسیستی، به دنبال جدا شدن از واحد پولی آلمان (مارک) بودند.

7 این کتاب به همت علی طیبی به فارسی ترجمه شده است.

8 در این آدرس قابل دسترسی است:

<https://pmarcuse.wordpress.com/>

9 Ich habe etwas zu sagen

10 ترجمه این قطعه به قلم نریمان جهانزاد است.

پس دیری نمی‌پاید.

ترک گفتنش نیز، باری، بس دشوار تواند بود.

نه نشاید

ستایشگری و آنگاه پس نشستن.

آتش افروختن و رفتن، زندگی راستی این است؟

نباید هر دم در اخگرش دمید؟

به زبان راندنِ حقیقتی که هرگز نخواهیم شناخت،

آری زندگی چنان در تکاپوست که مجالت نمی‌دهد شارش‌اش را بکاوی.

نه فقط بودن، بلکه آزاد بودن،

ولو خلاف شاریدن.

اما زندگی سراسر جز تکاپوی آزاد بودن است؟

آیا عدم همان «آنجا» نبودن است؟

یا همیشه باز هم اندیشناک‌انی خواهند بود؟

شاید فقط بتوانیم به انتظار نشینیم و نظاره کنیم-

دیگرانی چون من و تو خواهند بود؟